

## عصر انفجار اطلاعات یا انفجار کاغذ؟

### گفت‌وگو با فرخ امیرفریاری

#### عضو شورای سردبیری ماهنامه جهان کتاب

خزاعی‌فر: آقای امیرفریاری، اجازه بدهید گفت‌وگو را با معرفی خود شما شروع کنیم. بنده شما را از «اولین کنفرانس ترجمه ادبی» در مشهد در ۱۳۷۸ می‌شناسم. در آنجا شما سخنران کنفرانس بودید و من دبیر کنفرانس. یادش بخیر. بسیاری از بزرگان حوزه ترجمه در آن کنفرانس جمع بودند. کمی درباره خودتان بفرمایید. رشته تحصیلی‌تان چه بوده و چه می‌کنید و چطور شد زندگی شما با کتاب پیوند خورد؟

امیرفریاری: بله به قول شما یادش بخیر، خصوصاً یاد رفتگان از جمله اسماعیل سعادت، کریم امامی، رضا سیدحسینی. من در سال ۱۳۳۳ در زاهدان به دنیا آمدم. پدرم افسر ارتش بود و هنگام تولد من در آنجا خدمت می‌کرد. هنوز کودک بودم که به تهران آمدم و پدرم مرا به مدرسه جهان تربیت گذاشت که از مدرسه‌های ابتدایی شاخص آن دوران بود. مدیرش ابراهیم بنی‌احمد هم شخصیت جالبی بود. به نظم و ترتیب بسیار اهمیت می‌داد و پرورش را به اندازه آموزش مهم می‌شمرد. در مقاله‌ای که درباره‌اش نوشته‌ام گفته‌ام یک‌بار سال چهارم که بودم معلم فارسی‌مان نیامده بود به‌جای او به کلاس آمد و گفت که انشایی بنویسیم. موضوع انشاء گمان می‌کنم کتاب و کتاب‌خوانی بود. انشاها را خوانده بود و نمره داده بود. دفعه بعد که به کلاس آمد گفت که فقط من فهمیده‌ام که چه باید بنویسم و بهترین نمره را هم که ۱۴ بود به من داده بود. سال‌هاست فکر می‌کنم اگر پدرم متوجه می‌شد که استعداد اندکی در این زمینه دارم شاید در آینده‌ام مؤثر واقع می‌شد. نه اینکه نویسنده بزرگی می‌شدم بلکه وقتم کمتر تلف می‌شد و روی استعدادم تمرکز می‌کردم. پدرم چندان دوست نداشت من و برادرم کتاب غیردرسی بخوانیم. بعضی اوقات هم کتاب‌هایی را که ما خریده بودیم

٥٦ // فصلنامه مترجم / شماره هفتادوسوم

تورقی می‌کرد و می‌گفت «هیچی توش نداره!» بیشتر علاقه داشت من و برادرم و حتی خواهرم رشته فنی و پزشکی بخوانیم که البته آن موقع این عقیده در پدران فراگیر بود. ما هر سه رشته‌های علوم انسانی خواندیم! پدرم گاهی به شوخی و جدی می‌گفت رشته‌ای هم نخواندید که به درد ما بخورد! منظورش پزشکی بود!

پس از اتمام دوره دبستان مرا در دبیرستان البرز ثبت نام کردند که یکی از بهترین دبیرستان‌های ایران بود؛ ولی محیط مناسبی برای پرورش علاقه‌مندان به ادبیات نبود. رئیس البرز دکتر مجتهدی ریاضی‌دان بود و از نظر او علم و دانش یعنی ریاضیات و من به ریاضیات علاقه‌ای نداشتم. دو سال مردود شدم فقط به خاطر ریاضی. و سال ششم هم که اغلب البرزی‌ها قبول می‌شدند، من بی‌انگیزه بودم و تجدید شدم و بعد هم برای اینکه به سربازی نروم امتحان تجدیدی ندادم و مردود شدم. یعنی دوره شش‌ساله دبیرستان برایم نه سال طول کشید؛ ولی جالب است بدانید که نمره انضباط من را آقای مجتهدی باینکه درباره آن بسیار سختگیر بود همیشه بیست می‌داد. البته این مردودشدن‌ها در نهایت به نفع من شد چون دیرتر از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم و در نتیجه بعد از انقلاب از سربازی معاف شدم. البته این مردودی یک حُسن دیگر هم داشت و آن اینکه من افتخار داشتم که شاگرد زین‌العابدین مؤتمن دبیر ادبیات بشوم. آقای مؤتمن معلم برجسته‌ای بود و شماری از استادان و صاحبان قلم شاگرد ایشان بوده‌اند، از جمله همایون کاتوزیان و عبدالله کوثری.

از کودکی و نوجوانی کتاب برایم جذاب بود، نه تنها به خواندن کتاب که به جسم کتاب هم علاقه‌مند بودم؛ آن موقع کتاب کودک زیاد نبود؛ فقط تعدادی متون کوتاه‌شده ادبیات جهان بود و «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» هم تعداد معدودی کتاب کودک منتشر می‌کرد. از این روی، من و نسل ما زودتر به کتاب‌های بزرگسالان روی آوردیم.

در ۱۳۵۴ در رشته انسان‌شناسی دانشگاه تهران پذیرفته شدم. ولی بعداً یک کنکور اختصاصی هم برای کتابداری گذاشتند و من صرفاً به دلیل علاقه‌ام به کتاب و بدون هیچ شناختی از این رشته در این کنکور هم شرکت کردم و پذیرفته شدم. رشته کتابداری دانشگاه تهران در آن زمان در دانشکده علوم تربیتی بود و رئیس دانشکده هم دکتر علی‌محمد کاردان، که از شاخص‌ترین اساتید آموزش و پرورش به حساب می‌آمد. متأسفانه چند تن از استادانم در گذشته‌اند، از جمله عباس حُری، ثریا قزل‌ایاغ و خود آقای کاردان؛ ولی خوشبختانه یکی از این اساتید شاخص خانم نوش‌آفرین انصاری همچنان پویا و فعال هستند.

پایان دوره لیسانس من مصادف شد با انقلاب. برای گذران زندگی در دبیرستانی در

شمیران ادبیات درس می‌دادم و در همان زمان یعنی ۱۳۵۹ همکاری‌ام با مجله نشر دانش آغاز شد و ده سال به طول انجامید و معرفی کتاب، پیشه اصلی من شد. پس از مدتی کتابدار کتابخانه مرکز نشر هم شدم و چند سالی به این کار پرداختم. در سال‌های دهه شصت که دوران پرتنشی بود مرکز نشر را آقای دکتر نصرالله پورجوادی به آرامی و با تدبیر مدیریت می‌کرد. ایشان به کیفیت بسیار اهمیت می‌داد و در سودای آوازه‌گری نبود. گروهی از مترجمان و پراستاران برجسته هم بودند که اغلب سابقه کار در مؤسسه فرانکلین داشتند و معاشرت با ایشان بسیار دلپذیر بود و غیرمستقیم از ایشان می‌آموختم: دکتر حسن مرنودی، دکتر رضا صادقی، دکتر معصومی همدانی و شماری دیگر. نشر دانش در آن دوران که نشریات اندکی منتشر می‌شد شاید وزین‌ترین نشریه در حوزه نقد و بررسی کتاب بود. بخش کتاب‌های تازه را خود من در نشر دانش ایجاد کردم. در این بخش کتاب‌ها را به کوتاهی معرفی می‌کردم. سال‌ها معرفی‌های کوتاه ایرج افشار را در راهنمای کتاب خواننده بودم و الگوی من در واقع همان بود. در آن دوران اطلاع‌رسانی درباره کتاب خیلی محدود بود.

روزنامه‌ها و نشریه‌ها به دلایل سیاسی برخی کتاب‌ها را معرفی می‌کردند و انتشار فهرست‌های کتاب‌شناسی هم متوقف شده بود. در این فضا بخش کتاب‌های تازه مورد توجه قرار گرفت و خود دکتر پورجوادی هم از علاقه‌مندان و حامیانش بودند. امروزه چند سال اول این فهرست‌ها ارزش آرشویی دارد چون به قول آقای سید فرید قاسمی کتاب‌های ۵۹ تا ۶۳ در هیچ منبعی نیست.

برخی دوستان و اهل قلم حتی تا چند سال خیلی این کار را با اهمیت نمی‌دانستند و شاید از روی محبت و خیرخواهی این کار را برای من کوچک تلقی می‌کردند ولی رفته‌رفته آنها هم اهمیت کار را دریافتند. خودم هم تصور نمی‌کردم این کار را چهل سال ادامه بدهم. بله چهل سال! البته با چند سال وقفه. خدا می‌داند چند هزار کتاب معرفی کرده‌ام!

به گمانم در ۱۳۶۹ یا اواخر ۱۳۶۸ بود که به دعوت آقای علی میرزایی سردبیر فعلی نگاه نو به سازمان برنامه‌بودجه رفتم و در بخش فرهنگ و هنر کارشناس شدم. آقای میرزایی مدیر بسیار با کفایتی است ولی کار آنجا اداری بود و چندان مورد علاقه من نبود. مدتی بعد

## » الگوی من در

### معرفی کتاب

### معرفی‌های کوتاه

### ایرج افشار در

### مجله راهنمای

### کتاب بود. «

**معرفی کتاب را  
چهل سال ادامه  
دادم. بله چهل  
سال! البته با چند  
سال وقفه. خدا  
می‌داند چند هزار  
کتاب معرفی  
کرده‌ام!**

میرزایی از سازمان برنامه رفت و من هم پس از مدتی به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رفتم که البته آن موقع «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» نام داشت. ابتدا سرپرست روابط عمومی بودم و پس از آن حدود پانزده سال سرپرست کتابخانه مرکزی. در اوایل دهه هفتاد آقای مجید رهبانی پیشنهاد کرد که با مجله جهان کتاب که همسرش خانم دکتر خادمیان تقاضای امتیازش را کرده بود همکاری کنم. عمر این همکاری اکنون از ۲۵ سال گذشته است. در ۱۳۹۲ از پژوهشگاه بازنشسته شدم و فقط با جهان کتاب همکاری می‌کنم. در طول سال‌ها، در نشریه‌های دیگری هم کتاب معرفی کرده‌ام، از جمله در دانشمند، لوح و گفت‌وگو. در دهه هفتاد هم در تلویزیون برنامه‌ای برای معرفی کتاب داشتم.

**خزاعی‌فر:** جناب آقای امیرفریاری، در گذشته برای گفت‌وگو بیشتر سراغ مترجمان می‌رفتیم تا مسائل ترجمه را از زبان آنها بشنویم. تصمیم گرفتیم سراغ افرادی خارج از حوزه ترجمه هم برویم تا ببینیم آنها به مسئله ترجمه در ایران چگونه نگاه می‌کنند. همان‌طور که می‌دانید ترجمه فعالیتی صرفاً زبانی نیست؛ بلکه بیش از آنکه زبانی باشد فرهنگی است، و لذا هم از برخی حوزه‌ها، به‌خصوص ادبیات، سیاست و اقتصاد، تأثیر می‌پذیرد، و هم بر برخی حوزه‌ها تأثیر می‌گذارد. دلیل اینکه سراغ شما آمده‌ایم این است که جنابعالی از مؤسسان مجله قدیمی و شریف جهان کتاب هستید و بخش مهمی از کتاب‌هایی که در این مجله معرفی و نقد می‌کنید ترجمه هستند. و لذا به اعتبار کاری که تا به حال کرده‌اید در امر ترجمه شناسی به‌خصوص مسئله جایگاه و اهمیت ترجمه، سیر ترجمه، تأثیر ترجمه بر اهل کتاب و بسیاری از مسائل مرتبط با ترجمه صاحب نظر هستید. بنابراین اجازه بفرمایید سؤالاتم را در این حوزه یک‌به‌یک مطرح کنم. اولین سؤال من درباره جایگاه ترجمه در فرهنگ ایران است. از دور که نگاه کنیم، به نظر می‌رسد ما زیاد ترجمه می‌کنیم، و تقریباً همه چیز ترجمه می‌کنیم ولی البته از همه کشورهای به یک نسبت ترجمه نمی‌کنیم چون فرهنگ‌هایی را بر فرهنگ‌هایی دیگر ترجیح می‌دهیم. در این مورد آیا آماری وجود دارد؟

**امیرفریاری:** از اظهار لطف شما سپاسگزارم. بله درست است. حضور کتاب‌های ترجمه‌شده در بازار نشر ایران چشمگیر است. طبق آمار کتاب‌های تألیفی و ترجمه‌ای در ایران که از سوی منابع دولتی منتشر شده، پس از انقلاب تا سال‌های نخست دهه ۹۰ شمسی بیش از ۷۷ درصد کتاب‌های منتشرشده، تألیفی و بیش از ۲۲ درصد ترجمه بوده است. اما باید توجه داشت که این آمار تمامی کتاب‌های منتشر شده از جمله کتاب‌های کمک درسی دبیرستانی را شامل می‌شود که این کتاب‌ها حجم قابل توجهی دارند. همچنین در گذشته دیده بودم که در آمارها کتاب‌های چاپ اُفست انگلیسی را هم جزو تألیف حساب می‌کنند! در کنار اینها باید متوجه بود که شمار زیادی هم آثار شبه تألیفی داریم که در اصل ترجمه‌اند بدون ذکر مأخذ. باوجوداین، حضور کتاب‌های ترجمه در بازار محسوس است.

**خزاعی‌فر:** آماری که ارائه دادید، همان‌طور که خودتان هم اشاره کردید، جایگاه واقعی ترجمه را نشان نمی‌دهد؛ چون ترجمه را به‌درستی با تألیف نمی‌سنجد و در نتیجه نمی‌تواند به ما بگوید که در کجای کار قرار داریم. اگر مثلاً این امکان وجود داشت که آمار ترجمه و تألیف را برحسب ژانر باهم قیاس کنیم، به تصویر دقیق‌تری می‌رسیدیم. مثلاً اگر رمان‌های ترجمه‌شده را با رمان‌های تألیفی، یا کتاب‌های فلسفی ترجمه‌شده را با کتاب‌های فلسفی تألیفی می‌سنجیدیم، آن‌وقت متوجه می‌شدیم که در کدام حوزه با مشکل روبه‌رو هستیم. آیا تا به حال پژوهشی بر اساس ژانر صورت گرفته است؟ آیا آماری از میزان ترجمه در ایران در مقایسه با دیگر کشورها به‌خصوص دیگر کشورهای آسیایی داریم؟ آمار ترجمه از فارسی به دیگر زبان‌ها چگونه؟

**امیرفریاری:** مؤسسه‌ای به نام «خانه کتاب» هست که تابع وزارت ارشاد است و آمارهایی هم تهیه می‌کند. من نمی‌دانم که آیا آماری به این صورت تهیه کرده‌اند یا نه، اما باید بگویم که بدون امکانات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری تهیه آمارهای متنوع و دقیق دشوار است. آمارها اغلب حالت کلی و خام دارند. مثلاً در همان آمار نشر کتاب در ایران که سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۳ را دربر می‌گیرد، درباره کتاب‌های دارای بیشترین نوبت چاپ در این سال‌ها از همه اینها ذکر شده است:

دفتر برنامه‌ریزی به روش قلم‌چی (۳۳۲ بار چاپ شده است)؛

انگلیسی در سفر (۸۸ بار چاپ شده است)؛

۱۱ کتاب عمومی / مؤسسه کاج (۱۰۰ بار چاپ شده است).

خب، این آمار بالاترین نوبت چاپ چه چیزی را در بازار نشر نشان می‌دهد؟ یا مثلاً در مورد کتاب‌هایی که بیشترین شمارگان چاپ را دارند، مثل آموزش و آزمایش راهنمایی و رانندگی، با شمارگان بیش از سه میلیون، یا مجموعه نکات ایمنی ایران گاز، با شمارگان سه میلیون. چنین آمارهایی هیچ پرتوی بر کار نشر و کتاب نمی‌اندازد. آنچه مورد نظر شماست نیازمند همکاری گروه‌های آمارگر و کتاب‌شناس در پردازش آمارهاست.

**خزاعی‌فر:** از آمار که بگذریم، ترجمه در ایران همیشه فعالیتی نخبه‌گرایانه با اعتبار و سرمایه اجتماعی به حساب می‌آمده و همین خصلت که موجب امتیاز آن بوده نقص آن هم به حساب می‌آمده چون حتماً کسانی هم به طمع کسب اعتبار و سرمایه اجتماعی به ترجمه روی آورده‌اند. شما با چنین دیدگاهی نسبت به جایگاه ترجمه در ایران موافقید؟

**امیرفریاری:** اینکه شما ترجمه را کاری نخبه‌گرایانه قلمداد می‌کنید درست است، اما شاید این جنبه پیش از انقلاب برجسته‌تر بود. انتشار گسترده ترجمه آثار ادبی پس از ۱۳۳۰ و آزادی‌های سیاسی بیشتر شد و مترجمان در این دوره اغلب چپ‌گرا بودند و هدف آنان از ترجمه روشنگری و آشنا کردن خوانندگان با تاریخ و ادبیات و فرهنگ جهان و ارتقای آگاهی آنان بود. این شیوه تا انقلاب ادامه یافت. از همین رو، اهمیت نام مترجمان برای کتاب‌خوانان مطلع کمتر از نویسندگان نبود و اگر از نویسنده غیرمشهوری کتابی توسط مترجم معتبری ترجمه می‌شد مورد استقبال قرار می‌گرفت. یکی از مشهورترین آن‌ها ترجمه شاملو از پابره‌نه‌ها بود. اگر نام شاملو به‌عنوان مترجم بر کتاب نبود بعید بود با چنان اقبالی روبه‌رو شود.

اما در دو دهه پیشین وضع به کلی فرق کرده است. تولید کتاب، یعنی تعداد عنوان‌های چاپ‌شده، بسیار افزایش یافته است. در این میان، تعداد ترجمه‌ها نیز افزایش یافته و از این روی، ترجمه در ایران امروز از آن حالت نخبه‌گرایانه خارج شده و بیشتر وسیله‌ای است برای گذراندن زندگی. البته امروز هم مترجمانی با انگیزه‌های فرهنگی و اجتماعی ترجمه می‌کنند، ولی شمارشان اندک است. و بازار کتاب دیگر آن بازار نخبه‌گرایانه سیاسی پیش از انقلاب نیست. پیش از انقلاب بازار کتاب‌های عامه‌پسند محدود و حاشیه‌ای در نشر به‌شمار می‌آمد، اما امروزه حجم قابل‌توجهی از کتاب‌ها برای عامه

**” اگر نام شاملو به عنوان مترجم بر کتاب پابره‌نه‌ها نبود بعید بود این کتاب با چنان اقبالی روبه‌رو شود. “**

مردم منتشر می‌شود، از جمله کتاب‌های رموز موفقیت، روان‌شناسی برای عموم و کتاب‌هایی در زمینه کارهای عملی و داستان‌های عامه‌پسند. به‌طور خلاصه: حجم آثار ترجمه‌شده بسیار بالا رفته است و در بسیاری زمینه‌ها حجم آثار ترجمه شده با گذشته قابل مقایسه نیست. مثلاً در زمینه فلسفه غرب، بسیاری از آثار این حوزه در این دوسه دهه اخیر ترجمه شده است. شمار مترجمان هم بسیار افزایش یافته، اما ظاهراً کیفیت کار مترجمان افزایش پیدا نکرده است، به‌طوری‌که بسیاری از خوانندگان از کیفیت پایین ترجمه‌ها می‌نالند.

**امروز در ایران ترجمه از آن وضعیت نخبه‌گرایانه خارج شده و بیشتر وسیله‌ای است برای گذراندن زندگی. البته هنوز هم مترجمانی با انگیزه‌های فرهنگی و اجتماعی ترجمه می‌کنند، ولی شمارشان اندک است.**

اما از جهت کمی، کتاب‌هایی که در این چند دهه ترجمه شده‌اند بسیار زیاد است. در اغلب زمینه‌ها آثار زیادی ترجمه شده‌اند. بسیاری از آثار کلاسیک در زمینه فلسفه و علوم انسانی و علوم اجتماعی منتشر شده‌اند. من مقایسه می‌کنم با دوران دانشجویی‌ام در چهل و پنج شش سال پیش، ما آرزو می‌کردیم که برخی از این کتاب‌ها ترجمه شده بود و ما می‌توانستیم آنها را بخوانیم. البته در این سال‌ها ترجمه بد زیاد داشته‌ایم ولی ترجمه خوب هم کم نداشته‌ایم. اما اشکال این است که به دلیل رشد ناموزون صنعت نشر، بخش‌های مختلف تولید و توزیع و عرضه کتاب هم‌پای هم رشد نکرده است. در اثر سیاست‌های حکومتی تولید کتاب بسیار افزایش یافته و الان شاید حدود سی برابر سال‌های آخر پیش از انقلاب شده است. ولی هم‌پای این افزایش تولید، تعداد کتاب‌فروشی‌ها افزایش نیافته است. اغلب کتاب‌ها به ویرترین کتاب‌فروشی‌ها که بهترین مکان عرضه و معرفی کتاب‌های جدید است راه نمی‌یابند، چون ویرترین‌ها محدود است. البته همان‌طور که گفتم حجم زیادی از این کتاب‌ها درسی و کمک‌درسی است، شمار زیادی هم آثاری است که مؤسسه‌ها و نهادها در زمینه‌های تبلیغی و ترویجی منتشر می‌کنند ولی اگر اینها را هم کسر کنیم باز آثار زیادی باقی می‌ماند که به چشم نمی‌آیند و دیده نمی‌شوند.

از این بدتر وضع شهرستان‌هاست. بسیاری از کتاب‌ها به دلیل مشکلات توزیع به شهرستان‌ها نمی‌رسد. مهم‌ترین مشکل، دریافت پول از کتاب‌فروشان شهرستانی است که اگر پول کتاب‌ها را ندهند، ناشر و توزیع‌کننده امکان پیگیری را ندارند. از این‌رو، پس از



بدحسابی کتاب‌فروش شهرستانی، دیگر با او معامله نمی‌کنند. من یادم هست که مرحوم حیدری مدیر خوارزمی برخی کتاب‌هایش را به‌طور اختصاصی ویتترین می‌کرد که خیلی جلب توجه می‌کرد. روی شیشه ویتترین عنوان کتاب را بزرگ می‌نوشت و تعداد زیادی از آن کتاب را در ویتترین به شکل چشمگیری می‌چید. مثلاً وقتی مقامات شمس را منتشر کرد، یکی دو ساز هم در ویتترین گذاشت و موسیقی عرفانی غنایی هم پخش می‌کرد. الان به دلیل کمبود جا و نبود ویتترین بسیاری از ناشران کتاب‌های جدید را از عطف نمایش می‌دهند! چیزی که باعث نادیده شدن کتاب‌ها و بی‌اطلاعی خوانندگان از انتشارشان می‌شود. این است که اغلب ناشران تمایلی به آگهی کردن کتاب‌هایشان ندارند. عبدالرحیم جعفری بنیادگذار امیرکبیر به اهمیت آگهی واقف بود و نه تنها در مطبوعات که در تلویزیون و سینما هم کتاب‌هایش را آگهی می‌کرد. شاهرخ مسکوب در خاطراتش می‌گوید که چون کتابش را جعفری در تلویزیون آگهی کرده بوده ناراحت می‌شود! چون فکر می‌کرده این کار دون شأن اثر اوست و می‌گوید سال‌ها بعد به اهمیت کار جعفری پی بردم. الان به دلیل کمبود جا و نبود ویتترین بسیاری از ناشران کتاب‌های جدید را از عطف نمایش می‌دهند!

**” الان به دلیل  
کمبود جا و نبود  
ویتترین بسیاری از  
ناشران کتاب‌های  
جدید را از عطف  
نمایش می‌دهند!“**

**خزاعی‌فر:** نمی‌دانم با من موافقید یا نه، به گمان من ترجمه تیغی دو دم است؛ هم می‌تواند فرهنگ‌ساز بشود و هم می‌تواند مانع رشد فرهنگی بشود. مشکلی که ترجمه ممکن است ایجاد کند این نیست که بازار نشر را قبضه کند؛ شاید در برخی حوزه‌ها، مثل حوزه‌هایی که شما مثال زدید، افزایش میزان ترجمه چندان آسیب فرهنگی نزند و حتی خوب هم باشد. اما افراط در ترجمه در برخی حوزه‌های مهم فرهنگی، مثل حوزل ادبیات، حوزه‌های دانشگاهی یا حوزه‌های نقد و نظریه و فلسفه، در اثر افراط در ترجمه، نویسندگان و متفکران ما ممکن است مرعوب شوند یا دچار نوعی رخوت فرهنگی و علمی بشوند و دست از نوشتن یا تفکر و پژوهش اصیل بردارند. آیا در اینجا خطری بالقوه احساس نمی‌کنید؟ آیا می‌توان به مترجمان کارت سفید فرهنگی داد و هر ترجمه‌ای را فرصتی به حساب آورد؟

**امیرفریار:** این موضوعی که شما مطرح می‌کنید، موضوعی چندوجهی و پیچیده است و راه‌حل‌های ساده هم ندارد. اینکه چرا ما بیشتر ترجمه می‌کنیم یکی از دلایلش ضعف تألیف می‌تواند باشد و سادگی نسبی کار ترجمه و ما به‌رحال به ترجمه نیازمندیم. بر اساس تجربه من، هیچ نوع دخالت، مخصوصاً دخالت دولتی، درست نیست. مسئله اصلی پیشرفت فرهنگی به دانشگاه‌ها و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی بازمی‌گردد و دانشگاه‌ها باید به نیازسنجی و برنامه‌ریزی بپردازند؛ اما متأسفانه دانشگاه‌های ما در این زمینه توانایی و پویایی لازم را

ندارند و از جامعه و به‌ویژه از ژورنالیسم (به معنی وسیع آن) عقب افتاده‌اند. بسیاری از ترجمه‌های متون فلسفی و علوم انسانی و اجتماعی را مترجمانی خارج از حوزه دانشگاه‌ها انجام می‌دهند. راستش من از جانب ترجمه‌های خوب خطری احساس نمی‌کنم. این ترجمه‌ها می‌توانند به رشد فرهنگی هم کمک کنند.

**خزاعی‌فر:** مایلم کمی هم درباره ناشران صحبت کنید. به گمان من خطری را که در سؤال قبل به آن اشاره کردم تا حد زیادی ناشران می‌توانند در ایجاد آن یا جلوگیری از آن نقش داشته باشند. در سال‌های اخیر هروقت صحبت از وضعیت بد ترجمه می‌شود همه انگشت اتهام را به سمت مترجمان می‌گیرند. مثل این است که اگر فیلمی بد است بازیگران فیلم را مقصر بدانیم. ما همه می‌دانیم اگر ترجمه‌ای بد است، در نهایت مسئولیت اخلاقی و قانونی آن با ناشر است. ناشران در دو حوزه عمده مسئولیت دارند: یکی انتخاب کتاب و دیگری کیفیت ترجمه. در این مورد نظر شما چیست؟ ناشران ما در این دو حوزه معمولاً چه تمهیداتی به کار می‌برند؟

**امیرفریار:** نظر شما در مورد مسئولیت ناشران در کار ترجمه کاملاً درست است. یکی از مشکلات فعلی ما در صنعت نشر رشد ناموزون این صنعت بوده است. به دلیل کمک‌های دولت در دهه‌های گذشته شمار زیادی ناشر وارد بازار شده‌اند. البته بسیاری از اینان ناشر کوچک ماندند اما ناشران بزرگی داریم که به دلیل هزینه‌هایی که مؤسسه‌شان دارد و سودی که باید از سرمایه‌شان ببرند ناچارند که هرچه می‌توانند کتاب بیشتری چاپ کنند. توان فکری

و تولید فرهنگی جامعه ما همگام با گسترش و رشد صنعت نشر پیشرفت نکرده است و این صنعت نیاز به خوراک دارد. متأسفانه در مواردی، که کم هم نیست، ناشران به کیفیت چندان توجهی نمی‌کنند. ناشران تا آنجا که من می‌دانم، اغلب برنامه‌ریزی و سیاست انتشاراتی ندارند. اگر کتابی به دلیل نام نویسنده یا مترجم یا موضوع آن به نظرشان خوش فروش باشد، چاپش می‌کنند. البته سخت‌گیری‌ها و محدودیت‌هایی هم که در دولت‌های گوناگون کم و زیاد می‌شود مانع از آن می‌شود که ناشر با جمعیت خاطر بتواند برنامه‌ریزی کند.

**خزاعی‌فر:** من در شماره اخیر جهان کتاب چند مورد معرفی و نقد ترجمه را خواندم و دیدم معرفی‌ها بیشتر معرفی خود کتاب است و سخن‌چندانی درباره کیفیت ترجمه گفته نشده است. یعنی انگار منتقد به جای اینکه ترجمه یک کتاب خارجی را معرفی یا نقد کند، اندیشه آن کتاب (یا اصل کتاب) را معرفی و نقد می‌کند. آیا برای معرفی و نقد ترجمه سیاست مشخصی دارید؟ آیا در جهان کتاب اساساً نقد زبان و کیفیت ترجمه (و نیز اهمیت انتخاب کتاب برای ترجمه) جزو نقد ترجمه به حساب می‌آید؟

**امیرفریاری:** در مورد کتاب‌های نقد و معرفی شده در جهان کتاب باید بگویم که در این مجله کتاب‌ها بیشتر معرفی می‌شوند تا نقد. بیشتر خوانندگان می‌خواهند از محتوا و مضمون کتاب‌ها آگاه شوند. البته نوشتن نقد دقیق و خوب هم دشوار است و نیاز به دانستن و آگاهی دارد، اما درباره نقد ترجمه شما بهتر می‌دانید که نقد ترجمه اساساً یک رشته تخصصی است و نیاز به تخصص دارد و مخاطبان محدودی هم دارد. نقد ترجمه‌ها بیشتر در ایران این‌گونه است که منتقد جمله‌ها یا عبارت‌هایی از ترجمه را برمی‌گزیند و با اصل آنها مقایسه می‌کند و اشکالات آن را می‌گوید. این‌گونه نقدها جایش بیشتر در نشریه‌های تخصصی است و برای بیشتر خوانندگان معمولی جذابیتی ندارد.

**خزاعی‌فر:** من از پاسختان چندان قانع نشدم. شما کتاب‌های خارجی معرفی نمی‌کنید که نقد یا معرفی‌تان را به مضمون و محتوای کتاب محدود کنید. شما ترجمه کتاب‌های خارجی را معرفی و نقد می‌کنید و این غیر از معرفی و نقد اصل اثر است چون یک اثر خارجی لزوماً هم‌ارز ترجمه آن نیست و اعتباری که شما به یک اثر خارجی می‌دهید نباید به صورت پیش‌فرض به ترجمه آن سرایت پیدا کند. البته نقد ترجمه در مجلاتی که عهده‌دار معرفی کتاب هستند در ایران مسبوق به سابقه است. در مجلات نقد کتاب قبل از انقلاب در نقدها معمولاً، گاه به تفصیل و گاه

به اختصار، اشاره‌ای به کیفیت ترجمه هم می‌شده است. نقد ترجمه هم مراتب دارد. بدیهی است نقدهای فنی‌تر را می‌توان از مجلات تخصصی‌تر انتظار داشت.

**امیرفریار:** ما هم در جهان کتاب در برخی نقدها اشاره به کیفیت ترجمه می‌کنیم که مثلاً متن خوب است یا نامفهوم است ولی من عقیده دارم که نقد ترجمه همان‌گونه که گفتم کاری تخصصی است. حرف شما درست است که اگر یک کتاب خارجی ارزنده ترجمه شود ترجمه آن لزوماً به‌خوبی اصل آن نیست. ترجمه می‌تواند حق مطلب را ادا کرده باشد یا نکرده باشد. ما و نویسندگان نقد و معرفی‌ها اگر درباره ترجمه کتاب‌ها حرفی نمی‌زنیم اغلب به این معنی است که ترجمه قابل درک است و مشکل خاصی ندارد.

**خزاعی‌فر:** غرضم از دو سؤال فوق این بود که بگویم که ترجمه‌بودن یک کتاب، مخصوصاً در جامعه ایران که کنترل کیفی بر روی ترجمه وجود ندارد، بخشی از هویت آن کتاب است و صحبت درباره آن کتاب بدون صحبت درباره ترجمه آن گاه ابتر است. در تمام حوزه‌های کتاب‌شناسی، ترجمه، ادبیات غربی، ادبیات تطبیقی، محافل علمی دانشگاهی، نیاز هست که نسبت کیفی میان اصل اثر و ترجمه آن معلوم باشد؛ یعنی باید بدانیم که هر ترجمه تا چه حد انعکاس درستی از اصل اثر است. از این مطلب که بگذریم، به نظر شما برای بهبود کیفیت ترجمه در ایران چه کارهایی می‌توان انجام داد؟

**امیرفریار:** به نظر من یکی از کارهایی که می‌توان انجام داد و شاید ضرورت هم دارد نقد کارهای مترجمان ایرانی پس از شهریور ۱۳۲۰ است. کسانی مانند قاضی، یونسی، دریابندری، به‌آذین، نجفی و چند تن دیگر. اینها افراد بسیار تأثیرگذاری در فرهنگ ایران بوده‌اند. تا آنجا که من اطلاع دارم کاری که در مورد ایشان شده، اغلب مصاحبه با آنان بوده یا نقد برخی ترجمه‌هایشان. ضرورت دارد که در مورد هر کدام از این مترجمان یک گزارش توصیفی و انتقادی تهیه شود و ترجمه‌هایشان به‌صورت علمی و نه سلیقه‌ای بررسی شود.

**خزاعی‌فر:** اتفاقاً این کار را خود من دقیقاً همان‌طور که فرمودید مدتیست در مجله مترجم شروع کرده‌ام و تا حالا گزارش‌هایی انتقادی از شیوه کار مترجمانی مثل عبدالله توکل، به‌آذین، ابوالقاسم حالت، و پرویز داریوش چاپ کرده‌ام. در تمام این گزارش‌ها، هدفم این است که ببینیم این بزرگان چه تصویری از ترجمه و روش ترجمه داشته‌اند.

امیرفریاری: چه خوب! یکی دیگر از کارهایی که ضرورت دارد، تهیه یک فرهنگ از مترجمان است نظیر کاری که حسن میرعابدینی در مورد داستان‌نویسان انجام داده است. به این معنی که زندگینامه کوتاه هر مترجم همراه با ترجمه‌هایش ذکر شود. برای شروع هم می‌توان به اصطلاح‌فرنگی‌ها Who was who را اول درآورد. یعنی مترجمانی که تا قبل از دهه بیست متولد شده‌اند و درگذشته‌اند. به نظر من ضرورتی هم ندارد که مترجمان قاجاری در این مجموعه بیابند چون قبلاً درباره آنها کار شده است. هرچند می‌توان در این کتاب بخشی را به آنان اختصاص داد.

خزاعی‌فر: سؤال دیگری که در این زمینه برایم مطرح هست این است که شما در مجله تبلیغ کتاب هم چاپ می‌کنید و طبعاً بخشی از درآمد مجله از راه همین تبلیغات کسب می‌شود. آیا این وابستگی به ناشران در عمل اختلالی در کار ایجاد نمی‌کند؟

امیرفریاری: درباره آگهی‌ها باید بگویم که کوچک‌ترین محدودیتی برای ما ایجاد نکرده و به وجود نیآورده است و من اینجا صریح می‌گویم ناشرانی که به جهان کتاب آگهی می‌دهند تاکنون هیچ توقعی نداشته‌اند که ما از کتاب‌هایشان تمجید کنیم. آنها جهان کتاب را نشریه‌ای تخصصی و خانه کتاب‌های خود دانسته‌اند و من به سهم خود در اینجا از ایشان سپاسگزاری می‌کنم. در مورد انتخاب کتاب برای نقد، راستش چند سالی است به این نتیجه رسیده‌ام که به کتاب‌های خوب و ارزنده پردازم. کتاب‌های کم‌ارزش هم مثل سایر جاها زیاد منتشر می‌شود و گرفتن ایرادات آنها آسان است. من سراغ این کتاب‌ها نمی‌روم. به نظر من فقط باید زمانی به این کتاب‌ها پرداخت که احساس شود در جامعه تأثیر گذاشته‌اند و مخاطب فراوانی یافته‌اند.

**» ناشرانی که به جهان کتاب آگهی می‌دهند تاکنون هیچ توقعی نداشته‌اند که ما از کتاب‌هایشان تمجید کنیم. «**

خزاعی‌فر: مایل‌م بدانم شما برچه اساس کتابی (اعم از تألیف یا ترجمه) را برای معرفی یا نقد انتخاب می‌کنید و چگونه معرفی‌نویس یا منتقدی برای کتاب انتخاب می‌کنید؟ کتاب‌ها را خود شما سفارش می‌دهید؟ آیا فهرستی ثابت از منتقدین دارید؟ آیا برای نوشتن معرفی و نقد دستمزد پرداخت می‌کنید؟

**امیرفریار:** ما در جهان کتاب یک بخش «تازه‌های بازار کتاب» داریم که خود من فراهم می‌کنم. در این بخش هر کتابی که به مجله فرستاده می‌شود، البته در صورت جدید بودن، یعنی حداکثر یکی دو سال قبل منتشر شده باشد، به کوتاهی معرفی می‌شود. یک بخش معرفی کوتاه هم داریم که کتاب‌ها با تفصیل بیشتری در یکی دو ستون معرفی می‌شوند و سرانجام نقد و معرفی‌های تفصیلی است. مجله تحریریه‌ای دارد که شماری از این کتاب‌ها را اعضای تحریریه بنابر علاقه شخصی یا اهمیت کتاب معرفی می‌کنند و شماری هم همکار ثابت داریم که در هر شماره کتاب‌هایی را نقد و معرفی می‌کنند. برخی از مطالب هم برای ما فرستاده می‌شود که در صورت تأیید در تحریریه در مجله درج می‌شوند. چون مجله امکان پرداخت حق التالیف ندارد، حتی به اعضای تحریریه و همکاران ثابت نمی‌توانیم مقاله و نقد سفارش بدهیم و تمام نویسندگانی که با ما همکاری می‌کنند از راه لطف و بدون چشمداشت مادی این کار را می‌کنند که من به سهم خودم از تمام ایشان تشکر می‌کنم.

**خزاعی‌فر:** قبلاً گفتید که کار مجله بیشتر معرفی کتاب است. آیا از زمانی که ناشرها و مترجم‌ها و نویسندگان از طریق اینترنت کتاب‌هایشان را معرفی می‌کنند اقبال به مجله کم نشده است؟

**امیرفریار:** اینترنت تأثیر چندانی در اقبال به مجله نگذاشته است. نشریه ما نشریه‌ای تخصصی است و مخاطبان مشخصی دارد و کوشش کرده‌ایم که این تخصصی بودن باعث عبوس بودن مجله نشود. البته خوانندگان دائمی مجله بهتر می‌توانند درباره مجله قضاوت کنند.

**خزاعی‌فر:** وضعیت فعلی ویرایش را چطور می‌بینید؟ آیا این ضعفی که در ترجمه‌ها و تألیف‌ها می‌بینیم چاره‌اش ویراستار خوب است یا مترجم و نویسنده خوب؟ به نظر شما ویراستار چه کارهایی می‌تواند بکند و چه کارهایی نمی‌تواند بکند؟

**امیرفریار:** ویرایش پس از انقلاب رواج بسیاری پیدا کرده است. تا پیش از انقلاب تنها چند مؤسسه انتشاراتی بزرگ مثل فرانکلین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب و امیرکبیر کتاب‌هایشان را ویرایش می‌کردند. امروزه حتی ناشران کوچک هم دست‌کم به ویرایش صوری کتاب‌هایشان توجه دارند. بسیاری از کتاب‌ها از لحاظ ظاهر (حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی و چاپ و صحافی) پاکیزه و خوش‌چاپ‌اند که با دهه‌های گذشته قابل قیاس نیست. اما ویرایش در کنار حسن یا حُسن‌های آن مشکلی را هم در ایران پدید آورده که شاید بتوان از آن به فرمالیسم تعبیر کرد. یعنی در ویرایش بیشتر به جنبه‌های صوری اثر و یکسان‌سازی

پرداخته می‌شود. این مشکل از افزایش شمار ویراستاران، و در مواردی شماری جوان کم‌تجربه، که ویرایش را تنها در دوره‌های آموزشی آموخته‌اند و پا به میدان گذاشته‌اند ناشی می‌شود. این ویراستاران جوان که شاید مهم‌ترین ضعفشان کم خواندن است غنای زبان را نادیده می‌گیرند و به مقداری دستور عمل و چارچوب می‌چسبند و دنبال یکسان‌سازی هستند. ویراستار با بسیارخوانی جسارت پیدا می‌کند و اسیر چند قاعده باقی نمی‌ماند.

ویرایش در ایران توسط مترجمان شاخصی چون دریابندری، انور، سمیعی و مجتبابی آغاز

شد. اینها پیش از آنکه ویراستار باشند مترجمان

شاخصی بودند و باوجود جوانی‌شان (مثلاً دریابندری

در بیست‌سالگی و *داع با اسلحه* را ترجمه کرده بود) به

ظرائف انگلیسی و فارسی آشنا بودند و به کار ویرایش

به‌صورت مکانیکی نگاه نمی‌کردند. مرحوم سعادت

گفته بود برایش قابل تصور نیست که ویراستار خوبی

مترجم خوبی نباشد. افزایش کمیت معمولاً مقداری با

نزول کیفیت همراه است ولی ویراستاران جوان باید

بکوشند سطح دانش و توانایی‌هایشان را بالا ببرند.

دریابندری می‌گفت من جدی‌ترین خواننده ترجمه‌هایم

هستم و ترجمه‌هایم را بیشتر می‌خوانم تا اشکالات و

ضعف‌هایم را بیابم. ویرایش اشکال دیگری هم به وجود آورده است؛ برخی مترجمان چون

مطمئن‌اند که کارشان ویرایش می‌شود گاهی دقت چندانی نمی‌کنند و آن را به عهده

ویراستار می‌گذارند. آقای علی صلح‌جو که از ویراستاران صاحب‌نظر است، در مقاله

مفصلی که در جهان‌کتاب منتشر کرده‌اند به این نکته اشاره می‌کنند که هر شخص باید با

احساس مسئولیت کار کند و وظیفه‌اش را جدی بگیرد. اگر مترجم یا نویسنده از مثلاً

شیوه رسم‌الخط آگاهم بهتر است خودم آن را اعمال کنم و به ویراستار حواله ندهم.

مشخصات منابع را دقیق بدهم و ...؛ به این صورت کیفیت کار بالاتر می‌رود. همان‌طور که

شما اشاره کردید، مهم‌ترین مسئولیت در انتشار کتاب با ناشران است و آنها باید بکوشند که

کیفیت کار را بالا ببرند. قطعاً آنها هم محدودیت‌های خود را دارند ولی بالاخره با همین

محدودیت‌ها هم می‌شود کتاب‌های بهتری تولید کرد. به نظر من مطلوب این است که در

هر مؤسسه انتشاراتی سرویراستارانی باشند که با بررسی دقیق متن پیش از چاپ ببینند کتاب

## » ویراستاران جوان که

شاید مهم‌ترین ضعفشان

کم خواندن است غنای

زبان را نادیده می‌گیرند

و به مقداری دستور

عمل و چارچوب

می‌چسبند و دنبال

یکسان‌سازی هستند. «

چه اشکالاتی دارد و چه کارهایی باید روی آنها انجام بگیرد. حتی در مورد شماری از کتاب‌ها ضرورت دارد در مورد تهیه عکس، جدول، نمودار و ... ارزیابی‌های دقیقی صورت بگیرد.

**خزاعی‌فر:** کمی هم از وضع کتابداری در ایران امروز بگویید؟ این داستان کشمکش بر سر سنت و تجدد در کتابداری در ایران چه بود و بالاخره حق با که بود؟

**امیرفریاری:** این بحثی که شما می‌فرمایید در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی گرم بود و کتابداری نوین در ایران پا به عرصه گذاشته بود و گروهی از کتاب‌شناسان و کتابداران شاخص که گرایش به سنت داشتند اختلاف نظرهایی با دانش‌آموختگان جدید داشتند و آنها را به توجه بیش از حد به فنون و تکنیک‌ها تا محتوای کتاب‌ها متهم می‌کردند. حرف اصلی آنها این بود که کتابداری کاری مختص خواص و دانشمندان است و کتابداری نوین کار کتابداری را به افرادی فنی تقلیل داده است. اما در واقعیت چاره‌ای جز پذیرش شیوه‌های نوین نبود.

**خزاعی‌فر:** تا جایی که می‌دانم شما با کامپیوتر میانه خوبی ندارید و همچنان مثل دوران قبل از کامپیوتر، با مداد و کاغذ کار می‌کنید. این بی‌علاقگی شما به کامپیوتر ارتباطی با علاقه شما به کتاب دارد؟ اصلاً چطور می‌شود بدون استفاده از کامپیوتر سردبیر مجله‌ای درباره کتاب بود؟

**امیرفریاری:** من اصولاً علاقه‌ای به ابزارهای فن‌آوری ندارم. علتش را هم نمی‌دانم. لابد علت روحی و شخصیتی دارد. در دوران دبیرستان همه هم‌کلاسی‌هایم منتظر بودند هجده ساله بشوند بروند گواهی‌نامه رانندگی بگیرند. من در ۲۸ سالگی گواهی‌نامه گرفتم و هیچ‌وقت هم رانندگی نکردم. سیم کارت موبایل هم خریدم ولی تا چند سال گوشی نخریدم. برای نوشتن هم از کامپیوتر استفاده نمی‌کنم. در جهان کتاب هم چون تمشیت امور با آقای رهبانی است خوشبختانه یا بدبختانه این ضرورت پیش نیامده که در این کار مسلط بشوم. البته می‌دانم که کار با کامپیوتر چه مزایایی دارد ولی آقای رهبانی هم به نکته جالبی اشاره می‌کند. ایشان می‌گویند دقت کرده‌اند و دیده‌اند کسانی که مدتها با قلم و کاغذ کار کرده‌اند هنگام کار با کامپیوتر به نظر می‌رسد آن تسلط در بیان مطالب را ندارند که در کار با کاغذ داشته‌اند. نکته مهمی است و می‌شود بیشتر آن را بررسی کرد.



حالا که در خدمت شما هستم و به پرسش‌هایتان پاسخ می‌دهم، می‌خواهم من هم از شما یک سؤال بپرسم، درواقع این سؤال بیشتر بیان یک دل‌مشغولی است و آن ترجمه فارسی آثار شکسپیر است. من برخی از این ترجمه‌ها را خوانده‌ام اما آن انتظاری که داشته‌ام برآورده نشده است، منظورم این است که وقتی آدم شکسپیر می‌خواند انتظار زیبایی و صلابتی بیش از آنچه در ترجمه‌ها دیده می‌شود دارد. آیا شما این ادعا را می‌پذیرید؟ و آیا این به‌خاطر ویژگی‌های آثار شکسپیر است که در آن فرم مهم‌تر از محتواست و فرم هم آسان‌تر به ترجمه نمی‌دهد. شما بهتر از من به اهمیت فرم واقفید و شعر حافظ درخشش بیشتر به‌لحاظ فرم آن است و الا مضمون‌های شعرهای او را شاعران دیگری هم به کار گرفته‌اند. حقیقتاً تأثیری که داستایوفسکی بر من می‌گذارد بیشتر از شکسپیر است. این البته می‌تواند ناشی از سلیقه هم باشد.

**خزاعی‌فر:** درمورد ترجمه‌های فارسی شکسپیر با شما هم عقیده‌ام ولی اجازه بدهید اول دو خاطره نقل کنم. خاطره اول: چند سال پیش یکی از دانشجویان درس ترجمه من اثری از شکسپیر را که خودش ترجمه کرده بود به من هدیه کرد. گفتم ترجمه شکسپیر برای شما زود نیست؟ گفت ناشری برای ترجمه تمام آثار شکسپیر با او قرارداد بسته و این فرد اثر دوم را هم تا نیمه ترجمه کرده بود. خاطره دوم مربوط به آقای کوثری است. یک روز ایشان به من گفت فلانی، سال‌هاست دارم برای ترجمه غزل‌های شکسپیر دورخیز می‌کنم ولی هنوز نتوانستم خودم را راضی کنم. البته ایشان خوشبختانه اخیراً ریچارد سوم را ترجمه کردند.

همانطور که فرمودید، فرم در آثار شکسپیر اهمیت دارد. زبان شکسپیر زبانی ادبی دارای وزن است و همین دو ویژگی ترجمه آثارش را مشکل می‌کند. برخی مترجمان در تلاش برای دقیق بودن زبان ترجمه‌شان در دام ترجمه تحت‌اللفظی افتاده‌اند. برخی مترجمان در دام آرکائیک بودن یا ادبی بودن زبان شکسپیر افتاده‌اند، به این معنی که در تلاش برای ساختن زبانی ادبی و آرکائیک به زبانی رسیده‌اند که چندان طبیعی و زیبا (مثل زبان اصل اثر) نیست. برخی هم به کلی وجه ادبی و آرکائیک زبان شکسپیر را کنار گذاشته‌اند و به نثری فاقد ویژگی‌های سبکی شکسپیر رسیده‌اند. من معتقدم شکسپیر برای خواننده امروز فارسی باید دوباره ترجمه شود، بدون افراط و تفریط زبانی و با حفظ ویژگی‌های سبکی شکسپیر.

امیرفریار: در پایان این گفت‌وگو مایلیم ضمن تشکر از شما که چنین فرصتی را به من دادید، در نهایت فروتنی و صمیمیت، به‌عنوان کسی که عمرش را در مصاحبت با کتاب گذرانده، از جوانانی که دست به قلم می‌برند، خواه در مقام مترجم، خواه در مقام نویسنده، بخواهم اول فکر کنند که نوشته و ترجمه‌شان آیا واقعاً حرفی برای گفتن دارد و نکته تازه‌ای مطرح می‌کند. در این دوران، به‌قول ژنه گنون، «سیطرة کمیت» ما با انبوهی از نوشته‌ها مواجهیم که به‌ندرت خواننده و حتی دیده می‌شوند. استاد فقیدم دکتر عباس حُرّی نزدیک به پنجاه سال پیش از قول جس شرا، استاد برجسته کتابداری، می‌گفت آنچه ما از آن به‌عنوان «انفجار اطلاعات» نام می‌بریم درواقع «انفجار کاغذ» است! یعنی انبوهی نوشته‌های بی‌ارزش یا کم‌ارزش که چاپ و عدم چاپشان تفاوتی نمی‌کند. این حرف تازه مال چند سال پیش است و امروز با وجود شبکه‌های اجتماعی و امکانات فضای مجازی، حجم گفتارها و مقاله‌ها و کتاب‌هایی که روزانه تولید می‌شود نمی‌دانم چند میلیون صفحه است. دکتر شفیعی کدکنی زمانی طی یک بررسی گفته بود که در طول تاریخ ادبیات فارسی در چند قرن تا امروز متجاوز از دوازده هزار شاعر داشته‌ایم. از این دوازده هزار نفر شاعر چند نفر در حافظه مردم مانده است؟ در کل آثار غرب، رمان‌های چند نویسنده هنوز تجدید چاپ می‌شود؟ حجم عظیمی از آثار حتی اسمشان وارد تاریخ ادبیات نشده است. به‌قول حافظ «چون جمع شد معانی، گوی سخن توان زد.» ❁